



نژاد زنگنه پناهی

## از هفت دولت آزاد

یاد آن روزهای خوب به خیر  
کم و کسری نداشت هیچ کسی  
موقع خواب خوش نمی زد پیر  
بر سر و صورت ولبت مگسی

وضعمان توپ بود آن ایام  
حیف اما چقدر زود گذشت!  
وام می داد شاه راه به راه!  
گروزه نبود اصلا هشت

همه جا بود پاک و پاکیزه  
دود ماشین و بوق بوق نبود  
همه بودند کلهم سرکار!  
حرفی از کسری حقوق نبود

جای ماشین الاغ و قاطر بود  
کوچه ها باکلاس و دالانی  
کیف می داد توی گل بتیم  
تاکمر، روزهای بارانی

باتد ابیر شاه کشورمان  
هر کسی قهر بود باتو و من  
آشتی می نمود بالا جبار  
در دل کوچه های تنگ و خفن

داشت رونق عجیب آن دوران  
صنعت آفتابه سازیمان  
بس که بودیم در سیاست تیز  
همه دادند خوب بازیمان

آب لوله کشی اگر که نبود  
افت چون داشت نزد حضرت شاه  
تازه با ورزش و پیاده روی  
همه سیراب می شدند ز چاه

خانه از نور شمع روشن بود  
باصفا و رمانتیک و عالی  
داشت بسیار برق و گاز خطر  
زین سبب خانه بود از آن خالی

حلب آباد و پایتخت؛ رفیق  
شاهمان بس که خوب و عادل بود  
از تجمل خوشش نمی آمد  
پای ملت اگر چه در گل بود

همه از هفت دولت آزاد و  
همه از درس و مدرسه راحت  
مادری حرص و جوش کی می خورد؟  
پای تکلیف بچه در هر خط

خواهر شاه هم که ساقی بود  
کیفمان کوک بود آن ایام  
خیل عشاق او... ز بانم لال...  
حیف بسته است دست را اسلام

یاد آن روزهای خوب به خیر  
حیف رفت آن همه خوشی از دست  
صنعت و هسته ای و علم و هنر  
راه عشق و صفای ما را بست!



سجاد غیمل پور

## جایی برای ترسوهانیست



نژاد زنگنه پناهی

از ریاست سازمان امنیت و اطلاعات کشور  
به شخص اول مملکت  
تاریخ: ۱۳۵۷/۱۰/۲۵  
پیوست: یک چمدان  
باسلام

به موجب درخواست حضرت تعالی مبنی بر دریافت محموله  
محرمانه شماره ۱۴۲ از بانک، چمدان به پیوست ارسال  
می گردد. ضمناً آخرین بانک بود، دیگر نقدینگی در  
کشور نداریم. جواهرات نیز به بانو اشرف تحویل شد.

از شخص اول مملکت  
به ریاست ساواک  
تاریخ: نیمه شب بیست و پنجم دی ماه  
محموله دریافت شد. خدا نگهدار.

از ریاست ساواک  
به شخص اول مملکت  
تاریخ: ۳۰ دی ۱۳۵۷  
باسلام

«به خدا حافظی تلخ تو سوگند، نشده!»  
شما رفته اید و ما اینجا در غم فراق شما مثل جوجه ها  
در کنار هم کز کرده ایم! جسارتا اعلی حضرت، رفتید  
و پشت سرتان را هم نگاه نکردید ها! نه جدی، هر چی  
پشت سرتان دودیم، شما عنایتی فرموده و باروبندیل  
را به زیر بغل گرفته و فرار فرمودید. البته، اشتباه نشود،  
دوستان گفتند شما فرار نکردید، شما کشور را ترک  
کردید! به هر شکل، خواستیم بگویم جسارتا سهم ما چی  
پس؟ لطفاً یک جوری حساب کنید که بتوانیم از سوراخ  
موش هایمان بیرون بخریم و بیایم کنار خودتان. به هر  
حال یک محافظی چیزی لازممان می شود! نه؟!

از ریاست ساواک  
به شخص اول سابق مملکت  
تاریخ: بامداد ۱۲ بهمن ۱۳۵۷  
«دیر است که دلدار پیامی نفرستاد!»  
بزرگوار، پیام های ما را که می بینی و نمی خوانی و  
جواب نمی دهی! ولی جهت اطلاع، صبح فردا خبرهایی  
است. فقط خواستم بگویم همان جا که هستی بمان تا ما  
هم دسته جمعی به شما برسیم. قدرت خدا چیزی هم برای  
بردن و چاییدن باقی نگذاشته ای! خلاصه هوا پس است.  
جان هر کسی دوست داری دو دقیقه از جای تکان  
نخور، هی هم دنبال آمریکا رفتن نباش، آمریکا حالش  
بد شده بردیمش بیمارستان!